

بادشتی در

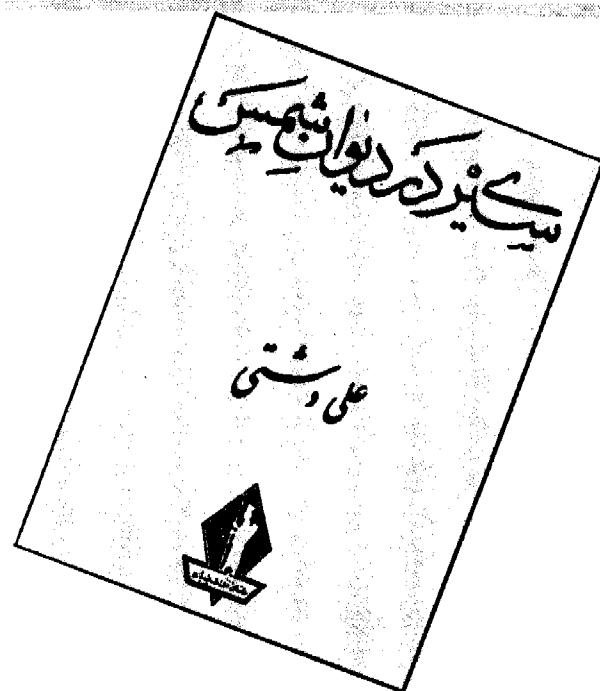
«سیری در دیوان شمس»

رحمان مشتاق مهر

زخاک من اگر گندم برآید
از آن اگر نان پزی مستی فزاید
خمیر و نانبا دیوانه گردد
تنورش بیت مستانه سراید

در طول هفتصد و پنجاه سالی که از غروب مولانا می گذرد، شخصیت، عرفان، آثار و اندیشه ها و زندگی پرشور و عاشقانه او، علی رغم بعضی کوتاه بینی ها و دشمنی ها، همواره به دیده اعجاب و تحسین و تقدیس نگریسته شده است. اگر ستایش های مبالغه آمیز نخستین مناقب نویسان او را ناشی از دلبستگی و سرسپردگی مریدانه بینگاریم و نادیده بگیریم، باید اذعان کنیم که تکریم فوق العاده او از جانب محققان عرفان اسلامی و فرهنگ و ادب فارسی و شیفتگان اندیشه های متعالی در شرق و غرب عالم، غالباً بی شائبه و از سر تحقیق و شناخت بوده است.

با در نظر گرفتن این حقیقت که هنوز تمام ابعاد شخصیت و آثار او، مطالعه و شناسایی نشده است، باید انتظار داشت که این تکریم روز به روز عمیق تر و آگاهانه تر صورت بگیرد. نگاهی به کارنامه مطالعات و تحقیقاتی که تاکنون در ایران و



سیری در دیوان شمس، علی دشتی، چاپ اول از دوره جدید، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۵.



جهان، راجع به وی صورت گرفته،^۱ خاطر نشان می‌کند که تاکنون، بیشتر، جنبه‌های روشن‌تر شخصیت فکری و عرفانی او مورد مطالعه قرار گرفته و هنوز بعضی زوایای اندیشه و عرفان و بخش عمده‌ای از جنبه‌های هنری، ذوقی و شاعرانه شخصیت و آثار او ناشناخته مانده است؛ ضمن اینکه هنوز تحلیل دقیقی از حقایق روانشناختی و مابعدالطبیعی حالات و هیجان‌های روحی و عاطفی و تجارب عرفانی او به عمل نیامده است.

پژوهش‌های مربوط به احوال فردی و سوانح زندگی او غالباً به کُتب مناقب و تذکره‌ها، و تحقیقات مربوط به جهان بینی، مکتب عرفانی و فکری و آرا و اندیشه‌های او، به مثنوی - و گاهی آثار منشور - متکی و مبتنی بوده و در این میان به دیوان غزلیات، ترجیعات و رباعیات مسلم او توجه شایسته‌ای نشده است. در مقایسه با حجم قابل توجه آثاری که راجع به مثنوی منتشر شده است، حجم اندک آثار مربوط به «کلیات شمس»، شگفت‌آور و سؤال برانگیز است. اگر بگوییم که شمار آثار جدی، دقیق و با ارزش مربوط به غزلیات اعم از کتاب و مقاله، در کارنامه مولوی شناسی حتی به شمار انگشتان دو دست نمی‌رسد، ادعای گزافی نکرده ایم.

علاوه بر کار بزرگ شادروان استاد فروزانفر در تصحیح دیوان (که بنا به قول صاحب‌نظران، مستلزم بازبینی و ویرایش و تصحیح مجدد است)^۲، آنچه تاکنون در این موضوع، به زبان فارسی منتشر شده است، در چند مجموعه از گزیده اشعار و یکی دو نقد ذوقی و تأثیری بیانی احساساتی و شاعرانه و چند پایان‌نامه تحصیلی در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری - که به هر حال آثار کوشش برای رفع تکلیف از وجنات آنها هویدا است - و یکی دو کار جدی خلاصه می‌شود.

عدم اقبال به کلیات شمس را، در مقایسه با مثنوی، معلول چند علت می‌توان دانست که مهم‌ترین آن غلبه این تفکر سنتی است که غزل، بیش از آنکه مبین اندیشه‌ها و دیدگاه‌های سنجیده و معقول باشد، محمل بیان عواطف و احساسات شاعرانه شخصی است و بنابراین در مطالعه و ارزیابی شخصیت فکری و عرفانی متفکران و عارفان بزرگ، برای پژوهشگر متضمن مواد اطمینان بخش و قابل استنادی نیست و در نتیجه، بی اعتبار و مردود است.

علت مهم دیگر، ابهام ماهوی و طبیعی زبان در ادبیات غنایی و مخصوصاً غزل عرفانی و بالاخص غزل مولانا است که فهم آن را برای محقق که با عوالم روحی و آفاق ذهنی و احوال عاشقانه شاعر، فاصله داشته باشد، دشوار می‌کند.

از آنجا که این نوع آثار، بازتاب لحظه‌های خاصی از حیات معنوی و تجارب روحی شاعر عارف، محسوب می‌شوند که دریافت‌ها و آگاهی‌های مربوط بدان با آنچه در احوال عادی و غلبه شعور و حس و عقل جزئی ادراک می‌شود، هم از نظر نحوه ادراک و هم از لحاظ متعلق معرفت، اختلاف اساسی دارند، زبان بیان آنها نیز با زبان عادی که واسطه بیان معانی قابل ادراک با حس و عقل جزئی اند، متفاوت خواهد بود. این زبان به اقتضای ماهیت و نوع تجربه عارف و معرفت عرفانی - که حاصل بصیرت و شهود قلبی است - زبانی رمزی، متناقض نما و شبیه بیان رؤیاست. از این رو نحوه مواجهه با این آثار و شرح و تفسیر آنها با شیوه تحقیق در متون تعلیمی که زبانی مستقیم دارند، متفاوت و مستلزم برخورداری از تلقی و نگرشی دیگرگون است.

شناخت مایه‌ای که در صورت اعمال شیوه درست تفسیر و تأویل - منطبق با کارکرد زبان رمزی - از این نوع متون حاصل می‌شود، در راه بردن به زوایای ذهن و ضمیر و ناخودآگاه گوینده، مهم‌تر و با ارزش‌تر از اظهارات صریح و تعالیم از پیش اندیشیده اوست؛ بدون اینکه بخواهیم اهمیت این متون را در ظاهر نمودن ذهنیت و ضمیر خواننده - در فرایند تأویلی که از متن به دست می‌دهد - انکار کنیم.

یکی از معدود آثاری که درباره غزلیات شمس، تألیف و در طول حدود پنجاه سال اخیر، مورد اقبال علاقه‌مندان مولانا و غزل‌عرفانی واقع شده است «سیری در غزلیات شمس» نوشته علی دشتی است که مانند نقدهای ذوقی دیگر او، نیاز طیفی از خوانندگان را بر می‌آورد.

اقبال خوانندگان به این قبیل نوشته‌های ذوقی و خوشخوان، باعث شده است که انتشارات جاویدان به چاپ دوره جدیدی از

۱. رک: ماندانا صدیق بهزادی، کتابنامه مولوی، چاپ اول، تهران، مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی، مرکز خدمات کتابداری، ۱۳۵۱.

آن ماری: «نفوذ جلال‌الدین مولوی در شرق و غرب»؛ نجیب مایل هروی: «فارسی‌زبانان درباره آثار مولوی»؛ شکوه شمس (سیری در آثار و افکار مولانا)، ترجمه حسن لاهوتی، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۵۱۱؛ توفیق هسبحانی: «مقالات نوشته شده درباره مثنوی مولانا جلال‌الدین»؛ درخت معرفت (جشن‌نامه استاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب)، چاپ اول، به کوشش علی اصغر محمدخانی، تهران، سخن، ۱۳۷۶، ص ۳۶۵.

۲. محمدرضا شفیع کدکنی، گزیده غزلیات شمس، چاپ ششم، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۶۵، ص بیست و نه.

این کتاب اقدام کند که چاپ اول آن در ۱۳۷۵ منتشر شده است. نوشته ذیل، بررسی این کتاب را و جهت همت خود قرار داده است.

بعد از پیشگفتار و مقدمه چاپ‌های اول و دوم، متن شامل این فصل‌هاست: ۱. موسیقی دیوان شمس؛ ۲. نخستین برخورد با مولانا؛ ۳. قالب بی‌روح (ترجیح لفظ بر معنی)؛ ۴. مبدع تعبیر آفرین؛ ۵. عرفان در سیمای عشق؛ ۶. کوزه ادراک‌ها؛ ۷. اشراق به جای دلیل؛ ۸. طوفان و آرامش؛ ۹. روح پهناور.

این کتاب، مثل کتاب‌های دیگری که مؤلف آن، درباره آثار بزرگان ادب فارسی همچون ناصر خسرو، خیام، خاقانی، سعدی، حافظ و صائب فراهم کرده، اثری مبتنی بر نقد تأثری و ذوقی و توصیفی و به عبارت دیگر «صورت لرزانی است از اثرهایی که دیوان شمس تبریزی در ذهن وی برجا گذاشته و انعکاس تصورات مهمی است از سیمای روحانی جلال‌الدین محمد» (ص ۵). این نوع کتاب‌ها، مطمئناً برای بازکردن باب آشنایی خوانندگان جوان و مردم عادی با شاعران و نویسندگان بزرگ میهنشان، بسیار مفید و حتی ضروری‌اند. خواننده عادی در این کتاب‌ها، ضمن آشنایی با وجوه برجسته شخصیت فکری و ادبی شاعر یا نویسنده، مقدار معتناهایی از بهترین سروده‌ها و گفته‌های او را می‌خواند و تا حدودی انگیزه و زمینه لازم را برای مطالعه مستقیم آثار مورد نقد، پیدا می‌کند.

از ویژگی‌های اصلی کتاب، نثر زیبا و روان، لحن احساساتی و شاعرانه نویسنده، یکدستی و همواری متن و عدم ارجاع به منابع و ذکر مآخذ است؛ چرا که نویسنده تنها تأثرات و دریافت‌های خود را می‌نگارد نه حاصل تحقیقات و یافته‌های دیگران را؛ از این رو نیازی نمی‌بیند که برای اقتناع خواننده، داورها و انتقادها خود را به گفته‌های دیگران، مستند سازد.

برخورد عاطفی و ذوقی با موضوع تحقیق، باعث می‌گردد که امکان هرگونه تعلیل و تردیدی از خواننده، سلب شود و او نیز با قرار گرفتن در فضای عاطفی و ذوقی نویسنده، درباره موضوع به همان دریافت‌ها و داورهاهایی برسد که نویسنده رسیده است. بدیهی است که این امر با مطالعه و برخورد خلاق و پرسشگرانه با موضوع منافات دارد و به محرومیت خواننده از اعمال نقد و نظر می‌انجامد؛ اما این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که طیف وسیع خوانندگان این نوع آثار، تنها به قصد آشنایی اجمالی و کسب مقدمات لازم برای ارتباط عاطفی و صمیمانه با موضوع، به مطالعه کتاب می‌پردازند و از برخورد تخصصی و علمی - که مستلزم سختگیری و دقت و غالباً باعث

ملالت است - پرهیز می‌کنند.

اعتراف صاحب اثر به اینکه کتاب، حاصل تأثرات و تصورات مبهم ذهنی اوست، نباید ما را نسبت به اعتبار علمی آن، بدبین و بی‌اعتماد سازد؛ چرا که غالب معیارها و ملاک‌های نقد ادبی که امروزه از مسلمات این علم یا فن محسوب می‌شوند، خود برآمده از ذوق‌های سلیم، مهذب و متعادل‌اند. مثلاً این حکم ذوقی مؤلف که «غزل ساده، یعنی اشعاری که فقط عواطف و غرایز انسانی را شرح دهد، در دیوان شمس تبریزی فراوان نیست.» (ص ۱۳۵) بیان خام و ساده‌ای است از این اصل مهم نقد ادبی که: «تجلیات عاطفی شعر هر شاعری، سایه‌ای از «من» اوست که خود نموداری است از سعه وجودی او و گسترشی که در عرصه فرهنگ و شناخت هستی دارد. عواطف برخی از شاعران از «من» محدود و حقیقی سرچشمه می‌گیرد و عواطف شاعران بزرگ از «من» متعالی. اما آفاق عاطفی مولانا جلال‌الدین به گستردگی ازل تا ابد و اقالیم اندیشه او به پهناوری هستی است و امور جزئی و میاندست در شعرش کمترین انعکاسی ندارد.» (دکتر شفیع کدکنی، گزیده غزلیات شمس، مقدمه، ص پنزده).

و یا آنچه او به ساقفه ذوق، راجع به پیوند زبانی بین مولانا و خاقانی در می‌یابد، تقریباً همان است که یک ربع قرن بعد از او، آن ماری شیمبل با دقت و تأمل و تحقیق بدان می‌رسد: «تعبیرات تازه و قالب‌ریزی‌های بدیع دیوان شمس را در کمتر دیوان شعری می‌توان یافت و از این حیث، شاید خاقانی به جلال‌الدین محمد می‌ماند؛ ولی با این اختلاف که غالب تشبیهات خاقانی، غریب و دور از الفتن ذهن است.» (ص ۱۱۹ و ۱۲۰) «زبان مولوی را، از نظر مجموعه لغات غنی و متنوع آن، تنها می‌توان به سخن بزرگ‌ترین مدیحه‌سرای ادب پارسی، خاقانی مانند دانست. هر چند که سخن خاقانی، بیشتر منطقی و عقلانی است» (شکوه شمس، پیشگفتار، ص ۵) و «از خیال‌بندی مولانا چنین به نظر می‌رسد که او با شعرهای خاقانی به خوبی آشنا بوده است.» (همان، ص ۶۸)

پاره‌ای از تأملات ذوقی مؤلف بعد از گذشتن حدود نیم قرن، هنوز هم تازه و خواندنی است:

- در دیوان شمس، قیافه ارشاد [گرانه] یک قطب روحانی، کمرنگ و شمایل یک مجذوب سالک و از خود بیخود بیشتر نمایان می‌شود. در مثنوی، جلال‌الدین، شخص هشیاری است و در دیوان شمس، ناهوشیاری (حالت جذبه) بر او غلبه دارد. (ص ۲۹)

- جلال‌الدین با کلمات محدود و نارسای زبان، برای بیرون



ریختن جوش درونی، همان کاری را انجام می دهد که موسیقی با ترکیب اصوات آزاد از محدودیت کلمات به بار می آورد. (ص ۲۶)
 شعر در زبان او، از دایره فرم و عادت به سخن گفتن، خارج شده و وسیله تعبیر از مافی الضمیر غوغایی اوست. حتی می توان گفت اصالت زبان جلال الدین محمد در این سبک است:

چون ذره رسن بازم وز نور رسن سازم
 در روزن این خانه در گردش سودایی
 (ص ۱۱۳ و ۱۱۴)

وجه تمایز دیگر او، داشتن کثرت ردیف هاست در غزل؛ بدون اینکه غزل از محور اصلی فکر، منحرف شود. (ص ۱۱۶)
 طبیعی بودن شعر و نوشته و خطابه، بزرگ ترین و دقیق ترین هنر بیان است و دیوان شمس از هر تکلف و تصنعی بری است. (ص ۷۲ و ۷۴)

در توضیح مربوط به غزلی با مطلع «کو خر من؟ کو خر من؟/ پار بمرد آن خر من»: خر، رمزی است از نفس حیوانی یا ماهیت تیره خاکی که مصدر تجلی نور علوی شده است. جنبه بهیمی انسان رفته و جان ملکوتی در جلوه است. (ص ۱۰۶)

از نکات قابل بحث درباره مولوی، شاعری او پیش از آشنایی با شمس است. آیا مولانا قبل از شیفتگی به شمس که مبدأ تحول روحی و فکری مهمی در او گشت، شعری سروده بود؟ و آیا از آن سروده های احتمالی، امروز، نشانی در آثار مخصوصاً غزلیات او باقی مانده است؟ پاسخ های دشتی به این سؤال، مثبت است. او بعد از بیان مقدماتی درباره سابقه انس مولانا با ادب فارسی و عربی و اطلاعات وسیع او از آن، چنین نتیجه می گیرد: پس معقول تر و موجه تر آن است که فرض کنیم شمس به ملاقات کسی رفته است که هم در سیر و سلوک بوده و هم شعر می گفته است. جلال الدین متجاوز از چهل هزار بیت غزل سروده است. روانی سیل آسا و سرشاری آنها از اندیشه های عرفانی مسلم می دارد که کار وی در تصوف و شعر از ملاقات با شمس آغاز نشده است. (ص ۱۸۱) و در ادامه احتمال داده است که بسیاری از غزلیات با تخلص «خاموش» یا «خמוש» متعلق به دوره اول شاعری مولانا باشد.

بعد از دشتی، عبدالباقی گولپینارلی، محقق برجسته ترک - که اغلب آثار مولانا را به ترکی استانبولی ترجمه و آثار ارزشمندی درباره مولانا، تألیف کرده است - نیز با استناد به ابیاتی از غزلیات (عطار دوار دفتر باره بودم / زبر دست ادیبان می نشستم) شاعری او را در قبل از آشنایی با شمس، مسلم دانسته و محدود ابیات موجود در مجالس سبعة را به این دوره از

شاعری او نسبت داده و در توجیه آن، گرفتار تکلف شده است. آن ماری شیسمل، هم با بیان اینکه جویندگان و علاقه مندان ادب فارسی و عربی به منظور کسب مهارت فنی و ذوق آزمایی شعر می گفتند، احتمال داده است که مولانا نیز طبع خود را در شاعری آزموده و اشعاری گفته باشد. (شکوه شمس، ص ۶۹)

در این مورد که مولانا با ادب عربی و فارسی انس داشت، تردیدی نیست (ر. ک: شکوه شمس، ص ۶۸) و تصریح مولانا به دفتر بارگی و بر زبردست ادیبان نشستن، هم ناظر به اشتغال وی به علوم رسمی و مطالعه کتب و دواوین شعر، قبل از دیدار با شمس است. مناقب العارفین نیز در مداومت مولانا به مطالعه دیوان متنبی صراحت دارد: «در مبادی حال، حضرت مولانا، سخنان بهاء ولد را به جد مطالعه می فرمود. از ناگاه مولانا شمس الدین از در درآمد که مخوان مخوان! ... شب ها دیوان متنبی را مطالعه می کرد؛ مولانا شمس الدین فرمود که به آن نمی ارزد؛ آن را دیگر مطالعه مکن»؛ (ر. ک: مناقب، ج ۲، ص ۶۲۳) اما یکدستی و وحدت اندیشه و بینشی که در سراسر آثار مولانا، مخصوصاً غزلیات، به چشم می خورد (شفیعی، گزیده غزلیات، ص شانزده) و تصریح سلطان ولد به شاعری مولانا، بعد از فقدان شمس (شیخ مفتی زعشق شاعر شد؛ ر. ک: ولدنامه، ص ۲۴)، گواه آن است که شعر نیز همانند سماع، ارمغان عشق شمس برای مولانا است. (فریدون سپهسالار، زندگینامه مولانا، ص ۲۵). استاد فروزانفر نیز بر این قول است: «شور و بقراری مولانا و در حقیقت شاعری و غزلسرای او بر اثر عشق و ارادتی که به شمس داشت، آغاز شده و آن عالم دین در پرتو عنایت وی، زبانی گیرا و نفسی گرم یافته و به شاعری آشنا گردیده، اشعار خویش را که نتیجه تلقین و الهام عشق اوست، به نام وی، آراسته گردانید.» (ر. ک: زندگانی مولانا ...، ص ۱۴۸ و ۱۴۹) خانم شیمل خود در جای دیگر ی، پناه بردن به شاعری را نتیجه دلشکستگی مولانا از غیبت شمس و غلبه درد اشتیاق بر او، ذکر می کند. (شکوه شمس، ص ۳۹)

ایراد دیگری که به کار مؤلف وارد است، نسبت دادن دیدگاه های شخصی خود به مولانا است؛ بدون اینکه مغایرت آنها را با معتقدات و مبانی فکری مولوی در نظر بگیرد. وی به بهانه ستایش مولانا - که خود ستایشگر و امدار صوفیان صافی و عارفان پیش از خود است - بعد از نقل روایاتی از تذکرة الاولیا با چنین لحن تحقیر آمیزی از بزرگان تصوف نام می برد: «تصور علیل امثال حسن بصری، مالک دینار و خواجه عبدالله انصاری

گفت: «قَلَيْبُكَو كَشِيرَا»، گوش دار
تا بریزد شیر، فضل کردگار
گریه ابر است و سوز آفتاب
اُستن دنیا، همین دورشته تاب
(مثنوی، ۱۳۶/۵)

گاهی نیز فهم نادرست از ابیات، او را به استنتاج‌های
متفاوت واداشته است؛ مثلاً در ابیات ذیل:

تا آب باشد پیشوا، گردان بود این آسیا
تو بی خبر گویی که «بس! که آرد شد خروار من»
او فارغ است از کار تو، وز گندم و خروار تو
تا آب هست او می طپد، چون چرخ در اسرار من

(متن کامل غزل در صفحه ۱۰۵ همین کتاب نقل شده
است)، مولوی به چرخ زدن و سماع خود اشاره می‌کند و وجد
و حال و شور درونی خود را وارد و الهام غیبی را سبب و عامل
آن می‌شمارد و تمایل یا ملالت و بی‌رغبتی مخاطب را در
استمرار یا توقف آن، بی‌اثر می‌داند. اما نتیجه‌گیری مؤلف به
گونه‌ای است که احتمال می‌رود او آسیا را به معنی آسمان
گرفته باشد: «قدرت مطلق درنده سبب‌ها^۲، در این دو بیت،
دیگر سبب‌ها را عزل نمی‌کند. طبیعت، سیر خود را دنبال
می‌کند و رابطه علت و معلول، گسیخته نمی‌شود.» (ص ۴۷)
و برداشت‌های دیگری نیز بر وفق معانی ظاهری ابیات می‌کند
که با مذاق عرفانی و جهان‌بینی مولانا سازگاری ندارد. (از
جمله ر. ک: ص ۵۰)

استناد به غزل‌های مشکوک و غیرمعتبری که در چاپ فروزانفر
نیست (از جمله ر. ک: ص ۱۴۸ و ۲۵۶) از معایب کار مؤلف
است. (همزمان با چاپ دوم کتاب، متن فروزانفر از چاپ
درآمده و در دسترس مؤلف بوده است؛ ص ۵۲) مآخذ ابیات
ذکر نشده است و به دلیل ماهیت کار مؤلف، منابع و فهرست
منابعی در کار نیست.

○

آنها را به خواری و زاری می‌کشاند. ولی عشق، به جلال‌الدین
مناعت و سربلندی می‌بخشد. «(ص ۱۵۸)، و در توجیه
خوش‌بینی و طربناکی مولانا می‌گوید: «هیچ وقت از ترس خدا
گریه نمی‌کند؛ زیرا خداوند در تصور او نور صرف و فیض مطلق
است ... جلال‌الدین موجبی برای گریه نمی‌بیند، خنده را نشانه
ایمان بلکه نتیجه حتمی ایمان می‌داند.»

بر این برداشت‌ها و ادعاهای او، اشکالاتی وارد است از
جمله اینکه:

۱. روایات کتب صوفیه را با معیارهای عقلانی و منطقی
می‌سنجد و بر آنها می‌تازد، در حالی که تصوف به عنوان بینش و
نگرشی متفاوت به جهان و حقیقت و سلوک و روشی دیگرگون
در سیر به حقیقت، زبان و منطق خاص خود را دارد که بدون
آشنایی با آن، فهم درستی از مسאלات و روایات آنان حاصل
نمی‌شود.

۲. گریه و اندوه، همیشه نشانه خواری و زاری و بی‌نصیبی
از عشق نیست؛ چرا که عشق در افراد گوناگون و حتی در یک
شخص به نسبت با احوال و مراحل زندگی عکس‌العمل‌های
مختلفی بر می‌انگیزد: یکی را می‌خنداند و یکی را می‌گریاند؛
گاهی می‌نوازد و گاهی می‌گدازد ... سخن ابوالحسن خرقانی
به وقت وداع با ابوسعید در این مورد روشنگر است: «راه تو بر
بسط و گشایش است و راه ما بر قبض و حزن. اکنون تو شاد
باش و خرم می‌زی تا ما اندوه تو می‌خوریم که هر دو کار او
می‌کنیم.» (اسرار التوحید، شفیع، ج ۱، ص ۴۴)

۳. بر خلاف روحیه حاکم بر غزل‌های مولانا که آقای علی
دشتی را به این نتیجه‌گیری سوق داده است که «جلال‌الدین
موجبی برای گریه نمی‌بیند»، مولانا گریه را سبب پالایش روح،
نشانه کمال و جلب رحمت و عنایت حق می‌داند:

چون بگریانم، بجوشد رحمتم
آن خروشنده بنوشد نعمتم
رحمتم موقوف آن خوش‌گریه‌هاست
چون گریست از بحر رحمت، موج خاست
(مثنوی، ۳۷۳/۲)

ای برادر! طفل، طفل چشم توست
کار خود، موقوف زاری دان درست
گر همی خواهی که آن خلعت رسد
پس بگریان طفل دیده بر جسد
(مثنوی، ۴۴۳/۲)

تو نمی‌دانی کسه دایه‌دایگان
کم دهد بی‌گریه، شیر رایگان

۳. اشاره است به این بیت از غزلیات:

هر چه خواهد آن مسبب آورد
قدرت مطلق سبب‌ها بر دَرَد

